

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

توضیح تکمیلی پیرامون قاعده عدل و انصاف

ملاحظه کردید که این قاعده‌ی عدل و انصاف اساسی ندارد و به ذهن من قویاً می‌آید که اهل سنت و فقهای اهل سنت این قاعده‌ی عدل و انصاف را در برابر قاعده‌ی قرعه علم کردند و در فقه‌شان مطرح کردند و آرام آرام یک مقداری هم در فقه ما راه پیدا کرده و الا اساسی ندارد که توضیحش را مفصل عرض کردم.

نکته‌ی دیگری را باید اضافه کنیم و آن اینکه کسانی که از میان فقهای ما قاعده‌ی عدل و انصاف را قبول کردند اینها می‌گویند مورد قاعده جایی است که در آن شیء اشاعه راه داشته باشد.

مرحوم بهبهانی در این کتاب فوائد می‌گوید قاعده در جایی جریان دارد که مع التطرق الاشاعة، اشاعه در آن جریان پیدا کند و تصریح می‌کند که بعد از جریان قاعده، اشاعه‌ی ظاهریه واقع می‌شود.

ما یک اشاعه‌ی واقعی داریم، شرکت واقعی؛ دو نفر از اول در یک مال و در هر جزئی از اول با یکدیگر شریک بودند اینجا اشاعه‌ی واقعی است.

اما جایی که اشاعه‌ی واقعی نیست، اشاعه‌ی ظاهریه است، یعنی به حسب ظاهر احکام اشاعه بر آن بار بشود.

اشکال ما این است که ما در فقه‌مان و در بحث معاملات می‌گوئیم هر عنوانی از عناوین معاملی: بیع، اجاره، اقاله، فسخ، هر عنوانی نیاز به سبب دارد، تا سببش موجود نشود، این عنوان نمی‌آید، تا سبب البیع نیاید بیع نمی‌آید، تا سبب الاجاره نیاید اجازه نمی‌آید، تا سبب اقاله نیاید اقاله نمی‌آید، اشاعه نیاز به سبب دارد و شما چگونه می‌توانید اثبات کنید که این قاعده من اسباب الاشاعة است، دلیلی بر این معنا ندارید.

توضیح مطلب این است که الآن اگر من دو درهم گذاشتم پیش زید، دیگری هم یک درهم گذاشت، هر کدام پولی را پیش زید گذاشتند.

او هم خزانه‌دار ما دو نفر شد، ما با هم شریک نشدیم، شرکتی وجود ندارد، مثال خیلی روشنش این است که مردم امروز در این

بانك‌ها پول مي‌گذارند، هر كسي مقداري پول را در اینجا در حساب مي‌گذارد، در حالي كه هيچ فقيه و حقوقداني و هيچ قانوني نمي‌گويد الان تمام مردم در اين پول‌ها شريكند، شركتي وجود ندارد، مجرد اينكه ده نفر پول در يك جا گذاشتند، اين‌ها با هم شريك نمي‌شوند، حالا يك دزدي آمده همي اين پول را برده، آن شخص ضامن است، نصفش را برده، آن شخص ضامن است.

اساساً به حسب اولي ما بايد بگوئيم كه اين پولي كه آمده از آن شخص برده شده، آن شخص ضامن است، چرا بگوئيم يك درهم بُرده شده، نصفش مال اين و نصفش مال او. پس ببينيد اینجا چون بحث وديعه است؛ اشكال اين است كه شركت و اشاعه نياز به سبب دارد و شما چطور مي‌توانيد و به چه دليلي اثبات مي‌كنيد كه عدل و انصاف سبب است براي اشاعه، مي‌گوئيد حالا كه پول‌هايشان را گذاشتند پيش يك نفر، يك دزدي آمده يك درهم را بُرده، قاعده‌ي عدل و انصاف مي‌گويد اين دو نفر با هم شريك باشند، در آن يك درهم بالتنصيف ضرر ببينند، وجهي ندارد، ما از كجاي اين شركت استفاده كنيم.

بالاتر عرض مي‌كنم اگر در همين كلام مرحوم بهبهاني در فوائد دقت بفرماييد يك دوري در اینجا وجود دارد، يك دور صريح و مصرّح وجود دارد، آن دور اين است كه اينها از يك طرف مي‌گويند ميان قاعده‌ي قرعه و عدل و انصاف سه فرق ذكر وجود دارد كه ديروز عرض كرديم.

يكي از فرق‌ها اين است كه مي‌گويند در قرعه، در موردش اشاعه وجود ندارد، بر يك بچه‌اي سه نفر ادعا مي‌كنند، هر يك مي‌گويند اين بچه‌ي من است، اینجا نمي‌شود گفت اين بچه را به سه قسمت تقسيم كنند بالاشاعه، ولايت قابل اشاعه نيست، بايد قرعه انداخت.

پس مي‌گويند در موضوع عدل و انصاف اشاعه وجود دارد. در اصول خوانديد كه موضوع قبل الحكم است، نسبت موضوع به حكم نسبت علّت به معلول است. از آن طرف به شما مي‌گوئيم اشاعه از كجا آمد؟ مي‌گوئيد از قاعده‌ي عدل و انصاف آمد، پس بايد اشاعه بعد از عدل و انصاف باشد.

پس از يك طرف عدل و انصاف متوقّف است بر اشاعه، از باب توقّف حكم بر موضوع، از باب اينكه هر حكمي متوقّف بر موضوع است، از يك طرف اشاعه متوقّف است بر عدل و انصاف، از باب توقف معلول بر علّت، مي‌گوئيد علّت وجود اشاعه قاعده‌ي عدل و انصاف است، هذا دور.

پس ما دو اشكال مهم ديگر هم داريم كه اينها را به اشكالات بحث ديروز اضافه بفرماييد؛ يكيش اين شد كه اولاً شما دليلي اقامه نكرديد بر اينكه در قاعده‌ي عدل و انصاف سبب لاشاعه، دليلي اقامه نكرديد و اشاعه سبب لازم دارد، عرض كردم تمام عناوين معامله نياز به سبب است.

ما يك عناوين قهریه داريم ولي همان عناوين قهریه هم دليل مي‌خواهد. در باب ارث يك انتقال قهري داريم، انتقال قهري؛ آن هم دليل دارد.

حالا در اشاعه بيائيم بگوئيم اشاعه علي قسمين: يك اشاعه‌ي اختياري داريم، اشاعه‌ي اختياري اين است كه مالڪين خودشان ببايند پول‌هايشان را روي هم بريزند و عقد شركت برقرار كنند، يا گندم‌هايشان را روي هم بريزند، امتزاج حاصل مي‌شود به قصد شركت، شركت حقيقي و اختياري محقق شود.

بگوئيم يك اشاعه‌ي قهري داريم و آن آنجايي است كه شارع آمده حكم اشاعه کرده، خودشان نمي‌خواستند اینجا اشاعه باشد، اما شارع آمده حكم کرده، مي‌گوئيم همين اشاعه‌ي قهري كه شارع حكم کرده باشد، اين دليل مي‌خواهد، شما دليلي بر اين معنا

اثبات و اقامه نکردید. پس اشکال اول این است که اشاعه نیاز به دلیل دارد، نیاز به سبب دارد و ما سببی برایش نداریم، نه برای اشاعه‌ی اختیاری و نه برای اشاعه‌ی قهری. اشکال دوم این است که اینجا دچار دور شدید، اگر بگوئید عدل و انصاف سبب است برای اشاعه، از آن طرف هم می‌گوئید اشاعه در موضوع عدل و انصاف است.

مرحوم بهبهانی از يك طرف تصریح می‌کند عدل و انصاف موجب اشاعه‌ی ظاهریه است، یعنی بالفعل. موجب اشاعه‌ی ظاهریه است. از طرفی وقتی يك چیزی در موضوع اخذ می‌شود به نحو فعلی اخذ می‌شود نه به نحو امکان.

علي ایّ حال اگر این اشکال دوم هم با همین قابلیت و فعلیت بخواهیم درک کنیم اشکال باقی است. واقعاً ما وقتی بحث از قاعده‌ی قرعه را مطرح کردیم، در بحث از قرعه گفتیم يك عمومات خیلی خوبی در قرعه وجود دارد که بسیاری از مشکلات را حل می‌کند و تعجب این است که چرا فقهای ما این عمومات را خیلی توجه نکردند.

بعضی‌ها که اصلاً از اساس قاعده‌ی قرعه را منکر شدند و اکثر هم می‌گویند اکتفا بر همین موارد است که اصحاب در آن موارد عمل کردند و طبق آن فتوا دادند.

جواب به راه هشتم برای اثبات ضمان کاهش ارزش پول

در این راه گفتیم اگر کسی ده سال پیش به شما ده هزار تومان داده یا شما ده هزار تومان او را از بین بردی، الآن بخواهی به او همان ده هزار تومان را بدهی، عده‌ای می‌گویند بر خلاف عدل و انصاف است. عدل و انصاف اقتضا می‌کند که این مقدار کاهش ارزش پول را بپردازد. یعنی اگر ده هزار تومان آن موقع الآن شده معادل صد هزار تومان، باید صد هزار تومان بدهد.

اینجا جوابی که می‌دهیم؛ اولاً قاعده‌ی عدل و انصاف اساسی ندارد.

ثانیاً اگر کبری را هم قبول کردیم خود این آقایانی که کبری را قبول دارند می‌گویند این عدل و انصاف در جایی است که من له الحق مشتبه باشد، اما در ما نحن فیه من له الحق مشتبه نیست! در ما نحن فیه پول این آدم، نمی‌داند باید ده هزار تومان بدهد یا صد هزار تومان؟ من له الحق مردّد بین دو نفر نیستند که ما برویم قاعده‌ی عدل و انصاف را درست کنیم، این آقا یا باید ده هزار تومان به او داد یا صد هزار تومان. تردید در من له الحق نیست.

ثالثاً قاعده‌ی عدل و انصاف در شبهات موضوعیه است، در حالی که بحث ما در شبهات حکمیّه است، ما از نظر حکمی نمی‌دانیم آیا این مقدار کاهش ارزش پول را باید حساب کنیم یا نه؟ شبهه‌ی حکمیه در اینجا داریم، نمی‌دانیم آیا شارع این آدمی که ده سال پیش ده هزار تومان دیگری را تلف کرده ذمه‌ی این را شارع الآن به ده هزار تومان مشغول کرده یا صد هزار تومان؟ شبهه‌ی حکمیه است نمی‌دانیم چه مقدار شرعاً به ذمه آمده، در حالی که عدل و انصاف در شبهات موضوعیه است.

رابعاً اگر بخواهید عدل و انصاف را اینجا جاری کنید باید يك چیز بینابین بگیرید، اگر با قطع نظر از اشکالات قبل بگوئیم این آقا ده هزار تومان دیگری را ده سال پیش از بین برده، الآن شك داریم که باید ده هزار تومان بدهد یا صد هزار تومان، بگوئیم باید طبق قاعده‌ی عدل و انصاف پنجاه هزار تومان بدهد، چرا همه‌ی بار را روی دوش این آدم بگذاریم؟! در عدل و انصاف هر دو طرف باید کوتاه بیایند.

علي أيّ حال این اشکالات متعدده وارد است و در نتیجه این راه هشتم هم راه باطلی است.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

